

اتوپیاگرایی نمی‌افیم؟ آیا دولت هم در مقام نظر و هم در مقام عمل می‌تواند چنین نظمی را اتخاذ، اجرا و دنبال کند؟

به نظر می‌رسد طرح این نگرانی، که تبیین و تفسیر آیه قرآن ما را به اتوپیاگرایی (آرمانگرایی محض که از واقعیات عینی غافل می‌ماند) بکشاند، تحت تأثیر کسانی است که باور ندارند قرآن کریم کتاب خداوند برای زندگی انسان است؛ همان خدایی که ۱۴۰۰ سال قبل و امروز برایش فرقی ندارد و اگر پیامی را در ۱۴۰۰ سال قبل به عنوان پیام ابدی خویش فرستاد از تمام تحولاتی که تاکنون رخ داده، آگاه بوده و می‌دانسته که چگونه آرمان‌های مطلوب انسان را با لحاظ واقعیات زندگی او در تمام اوضاع متغیر زمان و مکان نازل فرماید. بله، اگر نعوذ بالله کسی قرآن کریم را ساخته و پرداخته شخص حضرت محمد (ص) بدانند، می‌تواند چنین توهمی را درباره آن داشته باشد؛ اما از یک مسلمان انتظار چنین نگرانی‌ای نمی‌رود. کسی که با قرآن کریم انس داشته باشد به وضوح می‌فهمد که این کتاب آسمانی نه آرمان‌گرایی محض را ترویج می‌کند که به دام اتوپیاگرایی گری بیفتد و نه واقع‌گرایی محض را که به نان به نرخ روز خوردن مبتلا شود؛ بلکه «آرمانگرایی واقع‌بین» است. البته قبول داریم که متأسفانه بسیاری از افراد با رواج باورهای شخصی خویش به عنوان تفسیر قرآن، زمینه چنین سوءظنی را فراهم کرده‌اند که از این جهت شما حق دارید که پیشاپیش نگران افتادن ما در دام تفسیری اتوپیاگرایانه باشید. ما هم باید مراقب باشیم نظرات شخصی خود را بر قرآن تحمیل نکنیم. متأسفانه بسیاری از ما شعار قرآن و اسلام را می‌دهیم؛ اما صرفاً براساس نظرات ناقص خود نظر می‌دهیم نه واقعاً مستند به آیات و احادیث.

در اینجا و به عنوان مقدمه‌ای برای تفسیر کاربردی این آیه، مناسب است موضع‌گیری ائمه اطهار در برخی از وقایع مشابه را متذکر شوم که ایشان چگونه در قبال اینکه مبدا فهم ناقص افراد از مسائل مختلف، ولو با انگیزه خوب، به جای اسلام و قرآن مبنای عمل قرار گیرد هشدار داده‌اند؛ چرا که به نظر می‌رسد یکی از معضلات نظام که ریشه بسیاری از ناکامی‌های نظام در رسیدن اهدافش بوده، این است که به رغم اینکه عموماً شعار اجرای اسلام سر داده شده، در بسیاری از موارد - حتی با وجود اینکه حسن نیت هم در کار بوده - عملاً فهم‌های ناقص افراد (نه توصیه‌های واقعی اسلام) مبنای عمل قرار گرفته است. اما آن وقایع:

واقعه اول: زید بن علی وقتی از ظلم بنی امیه به ستوه می‌آید. تصمیم می‌گیرد علیه ظلم قیام کند و خدمت امام باقر (ع) می‌رسد و اعتراض می‌کند که «لَيْسَ الْإِمَامُ مِمَّا مَنْ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَأَرْخَى سِتْرَهُ وَتَبَطَّ عَنِ الْجِهَادِ: امام کسی نیست که در خانه بنشیند و پرده بیندازد و از جهاد خودداری کند.» خلاصه سخنش این است که اگر تو قیام نمی‌کنی، من قیام می‌کنم. محور پاسخ امام (ع) به او این است که آیا واقعاً تو احاطه علمی کافی به قیامی که می‌خواهی انجام بدهی داری؟ و اگر نداری، آیا نزد خداوند حجت داری که این کار تو لزوماً به نفع دین و به نفع خودت تمام شود؟ و خلاصه اینکه: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ إِمَامٍ ضَلَّ عَنْ وَقْتِهِ فَكَانَ التَّابِعُ فِيهِ أَعْلَمَ مِنَ الْمَتَّبِعِ: به خدا پناه می‌برم از امامی که زمانش را گم کند به طوری که کسی که دارد پیروی می‌کند از کسی که قرار است از او پیروی شود داناتر باشد» (کافی، ج ۱، ص ۳۵۶-۳۵۷).

واقعه دوم: عمرو بن عبید و واصل بن عطا و جمعی از معتزله خدمت امام صادق (ع) می‌رسند و از ایشان می‌خواهند برای قیام علیه ظلم بنی امیه به محمد بن عبدالله (نفس زکیه) بپیوندند. حضرت با ایشان محاجه‌هایی می‌کند. محور استدلال‌های حضرت این است که به آن‌ها نشان دهد شما که می‌خواهید حکومت بنی امیه را سرنگون کنید و خودتان قدرت را به دست بگیرید، احکام خدا را در موقعیت‌های اجتماعی جدیدی که پیش می‌آید بلد نیستید، و فقط براساس حدس و گمان می‌خواهید در این موقعیت‌ها اقدامی انجام دهید؛ لذا این‌گونه حکومت داری (که افراد فقط دلشان می‌خواهد حکومت اسلامی باشد؛ اما احکام اسلام در موقعیت‌های جدید را نمی‌دانند و صرفاً با